**خوب است، ولی.../ وضعیت آموزش رشته های علوم قرآن و حدیث**

**کریمی نیا، مرتضی**

**مهدوی، محمد علی**

پس از انقلاب اسلامی در ایران،با گسترش رشتهء علوم قرآنی در دانشگاه‏ها و افزایش روزافزون مؤسسات و مراکز آموزشی،پژوهشی و خدمات‏رسانی در این حوزه،مطالعات و پژوهش‏های قرآنی‏ نیز رو به فزونی نهاده است.بدیهی است که‏ از اهداف تأسیس رشتهء دانشگاهی علوم‏ قرآنی،تربیت و تجهیز علمی پژوهشگرانی‏ بوده است که پس از فارغ التحصیلی قادر به انجام دادن تحقیقات و مطالعات علمی‏ در این زمینه باشند.اما علی‏رغم رشد کمّی خروجی‏ها اعمّ از فارغ التحصیلان و پژوهش‏های قرآنی انجام شده،کاستی‏ها و مشکلاتی در این زمینه نیز وجود داشته‏ است.شاید یکی از همین کاستی‏ها،نبود بحث و گفتگو میان استادان و پژوهشگران‏ فعال در این زمینه پیرامون مسائل و مشکلات موجود و چاره‏اندیشی برای رفع‏ آنهاست که می‏توان اقتراح حاضر را گامی‏ در این مسیر تلقی کرد.محور اصلی بحث‏ در این اقتراح آسیب‏شناسی مطالعات‏ قرآنی در کشور بوده و مسائل ذیل طرح و تحلیل شده‏اند:

-تعریف پژوهش قرآنی علمی و آکادمیک‏ چیست؟و معیارهای سنجش آن کدام‏ است؟

-پژوهش‏های قرآنی که درحال‏حاضر در کشور تحت این عنوان انجام می‏شوند تا چه حد با تعریف و معیارهای عرضه شده‏ تطابق دارند؟

-مشکل یا مشکلات اصلی بر سر راه‏ تحقیقات قرآنی بایسته چیست؟

رشتهء دانشگاهی علوم قرآنی در ایران تا چه حد دانشجویان را برای انجام تحقیقات‏ و مطالعات آکادمیک در این زمینه مهیا می‏سازد؟

-موانع موجود کدامند و راه کارهای‏ پیشنهادی برای رفع مشکلات و کاستی‏ها چیست؟...

با اینکه محور و خط سیر اصلی بحث‏ در همهء گفتگوها مشابه بوده ولی هریک‏ از استادان و پژوهشگران شرکت‏کننده‏ در اقتراح،از منظر و دیدگاه خود به‏ موضوع پرداخته‏اند که از دغدغه‏ها و دل‏مشغولی‏های ایشان حکایت دارد. گاه محتوای آموزشی این رشته علمی‏ تحلیل شده،گاه از ضرورت و کارکرد آن‏ سخن رفته است.برخی پژوهش‏های‏ مختلف در این زمینه را طبقه‏بندی‏ کرده و به هدف‏گذاری آنها پرداخته‏اند و برخی بر رهیافت علمی در پژوهش‏های‏ قرآنی تاکید کرده‏اند.مراجعه به پرونده‏ قرآن نشان می‏دهد که ما به صراحت در پی‏رویکردهای نوین در قرآن‏پژوهشی‏ بوده‏ایم و چه بسا به همین دلیل از قدمای‏ فرهیخته در این عرصه کمتر نشانی در این پرونده دیده می‏شود.آنچه گفته شده، تنها فتح‏بابی برای گفتگو در این موضوع‏ محسوب می شود و قطعا انتظار نمی‏رود در این مجال محدود به مشکلات و مسائل‏ موجود پاسخی نهایی داده شده باشد. هرچند در همین مختصر،پاره‏ای از زوایای‏ بحث روشن شده و برخی ابهامات برطرف‏ شده‏اند.بیشتر گفت‏وگوهای پرونده قرآن‏ در این شماره خردنامه همشهری به همت‏ دکتر سید علی آقایی انجام شده است.

محمد علی مهدوی‏راد به سال 1334 در نیشابور به دنیا آمد.در سال 1348 وارد حوزه علمیه مشهد شد و در مدرسه آیت اللّه العظمی میلانی تحصیل‏ علوم دینی را آغاز کرد.وی در جنب‏ درس‏های حوزوی،3 سال به درس‏ تفسیر روانشاد آیت اللّه حاج میرزا جواد تهرانی و نیز حضرت آیت اللّه سید عز الدین زنجانی و دروس روشنگر مقام‏ معظم رهبری حضرت آیت اللّه العظمی‏ خامنه‏ای که پنجشنبه و جمعه تشکیل‏ می‏شد و نیز دیگر بحث‏های فکری‏ و ایدئولوژی ایشان حاضر شد.این‏ دروس،اولین بذرهای علاقه و کشش به‏ معارف قرآنی را در او ایجاد کرد.

مهدوی‏راد پس از 7 سال اقامت در مشهد،به قم هجرت کرد.برخی‏ استادان وی در این حوزه عبارتند از:حضرات آیات اعتمادی،موسوی‏ تبریزی،پایانی،فاضل لنکرانی،ستوده، فاضل هرندی،صانعی،شیخ جواد تبریزی و وحید خراسانی.مهدوی‏راد فلسفه را در محضر حضرات آیات‏ انصاری‏شیرازی،محمدی‏گیلانی و مصباح فراگرفت.به سال 62 با جمعی‏ از دوستان و همراهان«مجله حوزه» را بنیاد نهاد و از شماره 16 تا 36 سردبیری آن را بر عهده داشت.پس از آن با همکاری برخی همراهان‏اش،مجله‏ «بینات»را بنیاد نهادند.

وی از سال 1369 تاکنون سردبیری‏ مجله«آیینه پژوهش»را بر عهده‏ دارد.از او مقالات بسیاری در حوزه‏ قرآن‏پژوهشی انتشار یافته است.

خردنامه وضعیت مطالعات و آموزش رشته‏های علوم قرآن و حدیث‏ در دانشگاه‏ها و مراکز آموزشی و تحقیقاتی کشور،از جمله موضوعاتی‏ است که جای بحث زیادی دارد و شما جزو چهرهایی هستید که در این‏ زمینه سوابق ممتدی دارید؛بی‏مناسبت‏ نیست بحث از فعالیت‏های آموزشی شما و دیدگاه‏هایتان پیرامون چند و چون‏ مسئله،سابقه امر،ویژگی‏ها،نقایص و مزایای آموزشی که تاکنون رایج بوده، شروع شود.

حدود 12 یا 13 سال است که به فعالیت‏ آموزشی در دانشگاه‏ها اشتغال دارم ولی‏ سابقه علاقه‏ام به بحث‏های قرآنی و مطالعاتم‏ در این زمینه،پیشینه کهن‏تری دارد.به‏ صورت مشخص،مطالعات و پژوهش‏های‏ قرآنی من،از مجله حوزه که مدتی سردبیری‏ آن را به عهده داشتم،شروع و همان کار باعث‏ شد به عنوان کسی که کم‏وبیش به مباحث‏ قرآنی می‏پردازد،شناخته شوم.

اولین‏بار،استاد ارجمند جناب آقای‏ حجتی به‏طور همزمان مرا برای تدریس در دانشکده الهیات دانشگاه تهران و همچنین‏ دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس‏ دعوت کرد،که یک ترم تدریس در هر دو دانشکده را پذیرفتم و قصد داشتم تاریخ‏ تفسیر و روش‏های تفسیری را که در زمینه‏ آن مشغول تحقیق و پژوهش بودم و هنوز هم هستم،تدریس کنم.ولی وقتی همکاری‏ شروع شد،عملا ناچار به تدریس اعجاز و عدم تحریف قرآن شدم و در ترم‏های بعد نیز این امر ادامه یافت؛به اضافه اینکه پس‏ از مدتی دامنه گسترده شد و در دانشگاه‏ تربیت مدرس قم،دانشگاه اصول دین قم، دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد و...نیز به تدریس پرداختم.

خردنامه با این سابقه تدریس‏ در دانشگاه‏ها و تماس با گروه‏های‏ مختلف دانشجویان،اکنون فکر می‏کنید که دانشجویان علوم قرآنی‏ در مقاطع مختلف تحصیلی کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری با چه انگیزه‏ و رویکردی به این رشته روی می‏آورند؟

من طی مدت انجام خدمات آموزشی، پیوسته در دوره‏های کارشناسی ارشد و دکتری تدریس کرده‏ام و گمان می‏کنم این‏ 2 مقطع با رشته کارشناسی متفاوت است؛ چون در این دوره‏ها،شخصیت دانشجویان تقریبا شکل گرفته و مسیر موردنظرشان را انتخاب کرده‏اند و به نوعی،با آنچه می‏آموزند، برخوردی آگاهانه دارند.با این همه،به‏طور کلی می‏توان گفت رویکرد دانشجویان با موضوع انتخاب رشته‏های علوم قرآن و حدیث،رویکردی بسیار فعال،هوشمندانه و دقیق است و به‏خصوص در دوره دکتری این‏ هوشمندی و دقت بیشتر به چشم می‏خورد. زیرا هنگام ورود به دوره کارشناسی ارشد، دانشجو در هر رشته‏ای تحصیل کرده باشد، می‏تواند وارد دوره کارشناسی ارشد علوم‏ قرآن و حدیث شود ولی در دوره دکتری، فقط به کسانی اجازه شرکت در کنکور داده‏ می‏شود که فارغ التحصیل دوره کارشناسی‏ ارشد همین رشته یا ادبیات عرب باشند. همین امر نشان می‏دهد دانشجویان رشته‏ علوم قرآن و حدیث،از همان ابتدای تحصیل‏ دارای انگیزه‏های ارزشمندی هستند و چشم‏اندازی که در ذهن دارند،یک فضای‏ بسیار نورانی،پاک،سازنده و ارجمند است. ولی متاسفانه در ادامه تحصیل،اغلب‏ کسانی که با این ذهنیت پیش آمده‏اند، از برآورده‏شدن خواسته‏شان چنان‏که‏ چشم‏انداز خود را تعیین کرده بودند،باز می‏مانند و این،شاید یکی از نقایص مهم‏ سیستم آموزشی دانشگاه‏ها باشد که‏ نمی‏توان به دقت و قاطعیت گفت ریشه‏اش‏ در کجاست.به‏طور مثال،دانشجویی که‏ وارد دوره کارشناسی ارشد می‏شود،چیزی‏ نوتر،بسامان‏تر و بهنجارتر از آنچه در دوره‏ کارشناسی مطالعه کرده یا برای امتحان‏ کارشناسی خوانده است نمی‏یابد.طبیعی‏ است چنین دانشجویی دلسرد می‏شود و روزهایش را باری به هر جهت می‏گذراند تا ترم‏ها یکی بعد از دیگری سپری و دوره‏ آموزش تمام شود.به‏طور خلاصه می‏توان‏ گفت در هر 2 مرحله‏ای که من تدریس‏ می‏کنم،دیده‏ام که دانشجویان در ابتدا با شوق‏وشور قابل توجهی وارد می‏شوند.به‏ طور مثال،دانشجوی بسیار شایسته‏ای دارم‏ که از آستانه ورود به رشته پزشکی،وارد رشته علوم قرآن و حدیث شد و در آستانه‏ پایان دوره کارشناسی ارشد،قصد ترک رشته‏ را داشت،که من همکاری با دانشگاه را شروع‏ کردم و پس از آنکه با همدیگر آشنا شدیم، آنچه را در توان داشتم،برای فهمیدن او و رشد و گسترش معلوماتش صرف کردم و بالاخره هم ماند و اکنون نه یکی از بهترین‏ دانشجویان،بلکه از بهترین فضلای این‏ رشته است.

خردنامه آیا انگیزه‏های دانشجویان‏ در مقطع فوق لیسانس و دکتری،بیشتر انگیزه‏های علم‏جویانه است؛یعنی به‏ دنبال اطلاع از علوم و مطالعات قرآنی‏ هستند و به عبارت بهتر می‏خواهند دغدغه‏های علمی خود را رفع کنند،یا انگیزه‏ها و دغدغه‏های مذهبی دارند و می‏خواهند نوعی عطش مذهبی خود را برطرف کنند؟

به‏نظر من،انگیزه اولی قوی‏تر است؛ گو اینکه به نوعی،سیراب کردن عطش‏ گرایش معنوی،روحی و فکری نیز احساس‏ می‏شود.من در تعامل‏هاو گفت‏وگوهایی که‏ با دانشجویان داشته‏ام،انگیزه اول را خیلی‏ شفاف‏تر دیدم.از دانشجویان بسیار شنیده‏ام‏ که به امید فهم و درک درست‏تر و دریافت‏ علمی حقایق و مسائل بیشتر،از رشته‏های‏ فنی و مهندسی یا دیگر رشته‏های علوم‏ انسانی پا به این رشته گذاشته‏اند.البته انگیزه‏ دوم هم در ضمن بخش اول امکان دارد؛اما اولی حضوری قوی‏تر دارد.

خردنامه همان‏طور که اشاره‏ کردید،آموزش علوم قرآن و حدیث‏ در 3 مقطع کارشناسی،کارشناسی‏ ارشد و دکتری ارائه می‏شود و تقریبا با اندک اختلافی،در اغلب مؤسسات‏ آزموش عالی انتفاعی یا غیرانتفاعی‏ یکسان است.شما آموزش فعلی را چگونه توصیف می‏کنید؟منظورم‏ این است که چه مؤلفه‏های اساسی‏ دارد؟از چه زمان تاسیس شده است؟ از کجا الگو گرفته است؟آیا الگوهایی‏ از دانشگاه‏های خارج از کشور دارد یا تلفیقی از رشته‏های متعدد قبل‏ از انقلاب بوده است؟در هر مقطع تا چه اندازه دانشجویان را با موضوع‏ بحث آشنا می‏کند و چه نقاط برجسته‏ احتمالی‏ای دارد؟

من از اصل تاسیس این رشته در دانشگاه‏ها به‏طور دقیق اطلاع ندارم ولی مطمئنم‏ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این رشته‏ تاسیس شده و قبلا بخش بسیار اندکی از مباحث قرآنی در ضمن رشته‏ای با عنوان‏ فرهنگ عربی و علوم قرآن و حدیث‏ نداشتیم.

این رشته دقیقا با عنوان علوم قرآن و حدیث بعد از انقلاب تاسیس شده و عملا در هر 3 مقطع کارشناسی،کارشناسی ارشد و دکتری مباحث مرتبط با این 2 موضوع توأما آموزش داده می‏شود.روشن است که دامنه‏ بحث درباره این موضوع وسعت زیادی دارد و طبیعی است که دانشجو در این رشته،که‏ 2 شاخه اصلی یعنی علوم قرآنی و علوم‏ حدیث را دربرمی‏گیرد،نمی‏تواند به همه‏ مباحث برسد.یکی از اشکالات اساسی‏ آموزش در رشته علوم قرآنی و حدیث‏ این است که بعضی موضوعات در 3 مقطع‏ تحصیلی تکرار می‏شود که تقریبا ناموجه‏ است،درحالی‏که طراحان عناوین دروس‏ می‏توانستند آن مطالب را 3 مرحله‏ای‏ طراحی بکنند،به گونه‏ای که دانشجو در مقطع کارشناسی مقدمات بحث را فرا بگیرد،در دوره کارشناسی‏ارشد،با بعضی‏ ابعاد بحث آشنا شود و در دوره دکتری،به‏ قول حوزویان،با حالت اجتهادی و خارج‏ آشنا شود.استادانی هم هستند که می‏توانند در هر 3 مرحله مباحث تازه‏ای را مطرح کنند و به شرح و بسط نکات تازه‏ای بپردازند؛ درحالی‏که هم‏اکنون احساس می‏شود در برنامه‏ریزی برای سرفصل‏های مباحث‏ درسی،یک نوع استعجال وجود داشته است. البته،این نکته را هم باید در نظر داشت که‏ ما در این رشته عملا زمان زیادی را پشت‏ سرنگذاشته‏ایم؛یعنی حدود 17 یا 18 سال‏ است که این رشته‏ها را داریم.ظاهرا اولین‏بار در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه‏ تهران و سپس در دانشگاه تربیت مدرس این‏ علوم تدریس شد و بعدها به دانشگاه‏های‏ دیگر راه یافت.

یکی از مشکلات این رشته-که شاید در رشته‏های دیگر هم وجود داشته باشد-این‏ است که در مقطع تحصیلات تکمیلی بیش‏ از حد دانشجو پذیرفته می‏شود.فرض بر این است که در دوره تحصیلات تکمیلی، دانشجو با آموزش و پژوهش پیش برود و در دوره دکتری بیشتر به پژوهش بپردازد. وقتی استادی دانشجویان متعددی داشته‏ باشد،به صورت روشنی می‏توان داوری‏ کرد که نخواهد توانست به دانشجو برسد و با او تعامل علمی داشته باشد.اگر زمینه‏ فراگیری در دانشجو قوی باشد و او بتواند مرتب به استادش مراجعه کند و با وی در مسائل علمی به گفت‏وگو و تعامل بپردازد، و استاد تحقیقات را به تفصیل و بادقت‏ ببیند و کاستی‏هایش را بنمایاند،در این‏ صورت دانشجو می‏تواند پابه‏پای استادش‏ برود و به جایی برسد ولی وقتی در کلاس‏ دوره دکتری،استاد با 12-10 دانشجو مواجه شود،یقینا مشکل پیدا می‏کند و سطح کلاس به اندازه دوره کارشناسی پایین‏ می‏آید.دانشگاه تربیت مدرس،از این جهت، یکی از بهترین دانشگاه‏ها محسوب می‏شود چون پیوسته بر تعداد دانشجویان تاکید دارد و غالبا اجازه پذیرفتن دانشجوی زیاد برای هیچ رشته‏ای را نمی‏دهد.در گذشته، جز درمواردی استثنایی،هرگز در مقطع‏ کارشناسی بیش از 6 دانشجو نداشت و در دوره دکتری،تعداد دانشجویان 4 یا حد اکثر 5 نفر است تا دانشجو بتواند با استاد،تعامل‏ دقیق‏تری داشته باشد.

مشکل دیگری که در دانشگاه‏ها وجود دارد و باعث می‏شود نتوانند همگام با گرفتن‏ دانشجو حرکت بکنند،ابزارهایی است که‏ دانشگاه‏ها به آن نیاز دارند؛یعنی نه فضای‏ آموزشی مناسب برای تعداد دانشجویان‏ پذیرفته شده داریم،نه ابزار مناسبی که‏ حد اقلش یک کتابخانه به زور و بسامان‏ است.من در بعضی دانشکده‏های دانشگاه‏ آزاد دیده‏ام که گاهی کتابخانه‏ها حد اقل‏ کتاب و امکانات پژوهشی دیگر را ندارد.در دانشگاه‏های دیگر هم،وضع تقریبا به همین‏ منوال است.مثلا دانشکده الهیات و معارف‏ اسلامی دانشگاه تهران که دانشکده‏ای است‏ بسیار قدیمی،نه کتابخانه‏اش به روز است‏ و نه گستردگی لازم را دارد.یا در دانشگاه‏ تربیت مدرس(که چون تازه تاسیس است، توقع زیادی از آن نمی‏رود)هربار که ارجاعی‏ برای کتاب به دانشجویان می‏دهم،درمی‏یابم‏ که از منابع دم دستی هم تهی است.همین‏ امر بر پایان نامه‏نویسی و نیز وضعیت عمومی‏ تحقیقات و مطالعات قرآنی در کشور ما تاثیر نامطلوبی گذاشته است.

خردنامه در این 2 مقطع تحصیلی‏ که شما تحصیل می‏کنید،چه عناصری‏ از علوم قرآنی بیشتر مورد توجه و برجسته‏تر است؟چه اموری موردنظر نیست،اما شایسته و بایسته توجه و اعتناست؟

درباره دوره کارشناسی،من چندان‏ نمی‏توانم راجع به کاستی‏ها و بایستگی‏هایش‏ سخن بگویم،چون به صورت عینی در آنجا تدریس نکرده‏ام.به‏نظر من،در دوره‏ کارشناسی‏ارشد،عناوین برنامه‏ریزی‏ها خوب‏ است ولی زمانی که برای تاریخ تفسیر،یا به‏ بیان دیگر،روش‏های تفسیری در نظر گرفته‏ شده بسیار کم است و حتی برای یک نگاه‏ سریع و گذرا به موضوع نیز کفایت نمی‏کند. اگرچه این بحث،بعدها در دوره دکتری هم‏ تکرار می‏شود و در این مقطع دانشجو باید بیشتر با کلیات بحث و جریان آن آشنا شود، ولی برای همین حد هم حد اقل 4 واحد درسی در دوره کارشناسی‏ارشد لازم است‏ که فعلا از 2 واحد تجاوز نمی‏کند.همچنین از ابتدا در این مقطع،درسی 2 واحدی با عنوان‏ «آشنایی با منابع علوم قرآنی»گنجانده شده‏ که این 2 واحد به درستی عرضه نمی‏شود و معلوم هم نیست در رابطه با این درس‏ که یکی از بهترین عناوین درسی این دوره‏ است،چه مشکلی وجود دارد؛درحالی‏که‏ اگر چهارچوب این درس به درستی مشخص‏ شود،خیلی عالی است.چون دانشجو با مهم‏ترین منابع علوم قرآنی،به صورت‏ تحلیلی آشنا می‏شود.یعنی چنانچه استادی‏ خودش اطلاعات و آگاهی‏های گسترده‏ داشته باشد و در این 2 واحد درسی،دانشجو را با انبوهی از منابع و مآخذ این دانش و حد و حدودی کارآمدی آنها و تاثیر و تاثرشان آشنا سازد،شاید به اندازه تمام درس‏های این دوره‏ مفید باشد.در همین دوره،بحث دیگری‏ داریم که شاید به ذهن بیاید ضرورتی ندارد و آن بحث تعریف یا تحریف‏ناپذیری قرآن‏ کریم است.از آن‏ جهت که به شیعه‏ تهمت زده می‏شود که معتقد به تحریف‏ هستند،برنامه‏ریزها این 2 واحد را در برنامه‏ درسی دانشجویان‏ گنجانده‏اند تا دانشجو معتقد شود که قرآن اصالت دارد. این درس،به قدری‏ بحث‏های دقیق دارد که اگر استاد اهل فن باشد،به صورت جنبی‏ می‏تواند دانشجو را با انبوهی از مبانی کلی‏ پژوهش و تحقیق،اعم از مسائل اصولی، کلامی،تاریخی و مانند آنها و آشنا کند.

درس اعجاز قرآن در همین دوره وجود دارد.

بحث اعجازی که در دوره کارشناسی‏ارشد آمده است با آنچه در دوره دکتری تدریس‏ می‏شود،فرق دارد چون سرفصل‏های درسی‏ به صورتی تعریف شده که استاد دوره دکتری‏ باید بداند دانشجو تا کجای مرحله درسی‏ پیش آمده و مباحث بعدی را به گونه‏ای طرح‏ کند که دانشجو احساس تکرار نکند.به گمان‏ من بخشی از واخوردگی دانشجویان،معلول‏ برنامه‏ریزی نادرستی است که وجود دارد. فی المثل استاد باید بتواند بحث اعجاز را که‏ پایه اساسی مباحث قرآنی است،در مرحله‏ خاصی از دوره کارشناسی‏ارشد قطع و در دکتری آن را تعمیق بخشد.

درس دیگر،«تاریخ قرآن»است.تاریخ‏ قرآن از جمله مشکلاتش این است که‏ چون در میان بحث‏های علوم قرآنی عنوان‏ نوظهوری به شمار می‏آید،پیشینه‏ای ندارد و از خاورشناسان سرچشمه گرفته،برای هیچ‏ کدام از تاریخ قرآن‏نویسان مشخص نیست. یعنی اگر تاریخ قرآن ها را کنار هم بگذاریم، می‏بینیم هیچ جا در چهارچوب معینی‏ بحث نشده.اما اگر همین عنوان طراحی‏ دقیق بشود و سلسله بحث‏ها یکجا بیاید و در حوزه‏های دیگر تکرار نشود،این هم واحد درسی بسیار خوبی است.

واحد درسی دیگری داریم با عنوان«مکی‏ و مدنی»که اغلب دانشجویان از این درس‏ سرخورده هستند و اصولا آن را درس تلقی‏ نمی‏کنند،برای همه‏شان این پرسش درباره‏ فایده و اهمیت این درس وجود دارد و من‏ فکر می‏کنم علت پرسش‏ها آن باشد که‏ سرفصل‏ها درست تبیین نشده است.من‏ وقتی می‏خواهم این درس را تدریس کنم، در همان جلسه اول می گویم که ما به 2 شکل به این بحث نگاه می‏کنیم؛یک نگاه‏ فیزیکی،به این معنا که چند سوره و آیه در مکه و چند سوره و آیه در مدینه نازل شده و چه تعداد سوره مخلوط است.اما اگر کسی‏ همت کند و مسئله مکی را از حالت‏ فیزیکی آن بیرون بیاورد و به عنوان یک‏ مسئله یا به تعبیر دقیق‏تر،«چالش نص با واقعیت»تبیین بکند،بحث بسیار زنده‏ای‏ خواهد شد و عملا به دانشجو می‏آموزد که‏ چگونه با آیات و سوره‏های قرآن روبه‏رو شود، تا آن را بفهمد.شاید در بحث‏های علوم قرآنی‏ دوره کارشناسی‏ارشد هیچ بحثی به غنا و سر زندگی این مبحث نباشد.می‏توان گفت‏ که بیشترین سهم را در فهم صحیح قرآن‏ دارد.من اولین باری که شروع به تدریس این‏ واحد کردم،تصورم آن بود که در 3-2 جلسه‏ تمام می‏شود اما در عمل،هرچه موضوع را کاویدیم،دیدیم باز هم جای بحث دارد.

خردنامه منظورتان از«ارتباط نص با واقع»ارتباط نزول آیات قرآنی‏ با واقیت زمانه و شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زمان نزول‏ آنهاست؟

دقیقا.یعنی اسباب نزول عملا پشتوانه‏ بحث مکی و مدنی است که یک قسمت قابل‏ توجهش را سیره تعریف می‏کند.همین جا اشاره بکنم به این نکته که شاید اغلب کسانی‏ که در علوم قرآنی پژوهش کرده‏اند،از سیره‏ غافل بوده‏اند.سیره یکی از مهم‏ترین منابعی‏ است که در تنقیح مسائل مربوط به علوم‏ قرآنی به ما کمک می‏کند.

در باب حدیث هم یک تاریخ حدیث‏ 2 واحدی داریم که عنوانش«علم الحدیث» است و درس سازنده و خوبی محسوب‏ می‏شود؛اما میزانش کم است و دانشجو مطالب چندان زیادی دستگیرش نمی‏شود و با همین وضعیت به دوره دکتری می‏رسد.

درس‏های دوره دکتری هم به‏نظر من‏ مشکل دارد.مثلا در سرفصل‏های دوره‏ دکتری،عنوان تاریخ قرائت داریم که تصور می‏کنم این بحث از پایه زائد است.یعنی‏ قرائت یکی از بحث‏های متروک علوم قرآنی‏ محسوب می‏شود که لازم است طی بحث‏ روشن شود که این موضوع زاییده عوامل‏ اجتماعی،سیاسی و فرهنگی روزگاری‏ خاص است و بعدها دامنه‏دار شد.به‏نظر من اگر این 2 واحد حذف بشود بهتر است‏ و به جای آن می‏توان بیشتر به مباحث‏ جدیدتر و ضروری‏تر پرداخت.هم‏اکنون‏ در دوره کارشناسی‏ارشد 2 درس تفسیر 2 واحدی،و در دوره دکتری تفسیر 3 درس‏ تفسیر 2 واحدی تدریس می‏شود،که هم‏ عناوین و هم سرفصل‏ها دقیق نیست.یعنی‏ در سرفصل هر 3 واحد دکتری،تنها آمده‏ است که چند سوره از قسمت‏های مختلف‏ قرآن تفسیر بشود،درحالی‏که بهتر است‏ طراحی دروس به این صورت باشد که در یک واحد،مقدمات ورود به تفسیر،به صورت‏ اجتهادی مورد بحث قرار بگیرد و در واحدی‏ دیگر مباحث مرتبط با علوم قرآنی(مثل‏ زبان قرآن،تاثیرپذیری آن از فرهنگ و...)، و در واحد سوم،به صورت عینی یک یا 2 سوره قرآن،براساس قواعدی که قبلا تعریف‏ شده،تفسیر شود.چون در دوره دکتری‏ فرض بر این است که دانشجو در مرحله‏ اجتهاد است و دیگر نباید برای او تفسیر گفت یا آیه معنا کرد بلکه باید روش فهم و برداشت،درگیرشدن و تعامل با قرآن را یاد بگیرد(نظیر کاری که آقای یوسف قرضاوی‏ در کیف نتعامل مع القرآن الکریم انجام داده، که البته خیلی عمیق نیست،ولی لطیف‏ است).اگر چگونگی تعامل با قرآن به صورت‏ اجتهادی،نه به صورت سطحی طراحی شود، مشکلی اساسی که فعلا در این مرحله وجود دارد،حل می‏شود.

یک تاریخ حدیث 4 واحدی هم داریم که‏ سرفصل‏های آن به گونه‏ای طراحی شده‏ است که با 4 واحد دیگر-که 2 واحدش‏ بررسی جوامع حدیثی متاخر شیعه،و 2 واحد دیگر آن مربوط به حدیث اهل سنت است- آمیختگی دارد؛یعنی اگر به سرفصل‏های‏ این دروس نگاه کنیم،متوجه می‏شویم کاملا باهم درآمیخته است.بسیاری از عناوین،در هر 2 واحد وجود دارد و نتیجه آن می‏شود که‏ درس در نظر دانشجو تکراری می‏آید.

اینها از مشکلات دوره دکتری محسوب‏ می‏شود و لازم است استادان علوم قرآن و حدیث که هم تجربه عینی و هم معلومات‏ کافی دارند،لا اقل این مرحله را از نو برنامه‏ریزی کنند.من هنوز هم اعتقاد دارم‏ که در مرحله کارشناسی‏ارشد،عناوین‏ درس‏ها خوب و تقریبا جامع است،به‏شرط آنکه به درستی تدریس بشود.

خردنامه با وجودی که گفتید در دوره کارشناسی تدریس نمی‏کنید، اما چون از یک طرف با دانشجویان و از طرف دیگر با واحدهایی که تدریس‏ می‏شود،آشنایی دارید،اشاره‏ای هم‏ به مزایا و اشکالات احتمالی مقطع‏ کارشناسی بکنید تا دانشجویانی که‏ قصد ورود به این رشته را دارند،دارای‏ اطلاعاتی مقدماتی بشوند.

در دوره کارشناسی 2 کاستی اساسی‏ مشاهده می‏شود؛یکی عناوین تخصصی‏ که ارتباط مستقیم با علوم قرآنی و علوم‏ حدیث دارد؛چون بعضی مسائل و موضوعات‏ به گونه‏ای طراحی شده که به دروس دوره‏ کارشناسی‏ارشد تداخل پیدا می‏کند.مثلا در دوره کارشناسی،تاریخ قرآن وجود دارد، در دوره کارشناسی ارشد هم تاریخ قرآن‏ گنجانده شده و سرفصل‏های‏ هر دو،به هم آمیخته است. تاریخ حدیث دوره کارشناسی‏ و کارشناسی‏ارشد نیز همین‏ حالت را دارد.

موضوع مهم‏تری که به‏نظر من در کارشناسی علوم قرآن و حدیث وجود دارد و وزارت علوم، حتی با افزودن‏سازی واحدها یا کم‏کردن از واحدهای دیگر باید برای آن فکری بکند،آموزش‏ زبان عربی است؛چون اکثر قریب‏ به اتفاق منابع به زبان عربی‏ نوشته شده و زبان عربی پایه و مایه این رشته به شمار می‏آید. هم‏اکنون تعداد زیادی دانشجو داریم که از دوره کارشناسی به‏ کارشناسی‏ارشد آمده‏اند،ولی‏ توان مراجعه به منابع تفسیری‏ و علوم قرآنی ندارند.حتی گاه‏ برخی دانشجویان کارشناسی‏ ارشد از من می‏خواهند موضوعی را برای‏ رساله‏شان معرفی کنم که نیازی به مراجعه‏ به منابع عربی نداشته باشند!

خردنامه به نظر شما،برای حل این‏ مشکل،این پیشنهاد منطقی نیست که در کنکور کارشناسی‏ارشد،به دانستن زبان‏ عربی اهمیت بسیار بیشتری داده شود؟

این پیشنهاد یکی از راه‏حل‏های خوب‏ است؛یعنی باید کسانی به دوره‏ کارشناسی‏ارشد وارد شوند که قسمتی از راه‏ را در دوره کارشناسی رفته باشند.

خردنامه شما به اشکالات این‏ سیستم،از دیدگاه یک مدرس رشته‏ قرآن و حدیث اشاره کردید.می‏توانم‏ بپرسم از نظر دانشجویان اشکالات‏ سیستم آموزشی فعلی چیست؟

در 2 دوره کارشناسی‏ارشد و دکتری، دانشجویان از تکرار بی‏مورد مباحث گله‏مند هستند.شکوه دیگر دانشجویان عدم تعیین‏ فضای درسی در چهارچوب‏های تعیین شده‏ است؛یعنی گاه استادان ضمن درس مکی و مدنی،فی المثل به تفصیل و مباحث دیگر علوم‏ قرآنی می‏پردازند.شکوه دیگر اینکه سرفصل‏ها مورد توجه قرار نمی‏گیرد.انتظار دانشجویان‏ این است که مسئولان گروه‏ها،دانشکده‏ها و روی هم رفته مسئولان آموزشی باید نظارت‏ داشته باشند که استاد از آن چهارچوب‏ها خارج‏ نشود.مشکل دیگر را ابزار پژوهش در دانشگاه‏ها تشکیل می‏دهد.دانشجو وقتی برای نوشتن‏ رساله‏اش به کتابخانه مراجعه می‏کند،حتی‏ حد اقل منابع در اختیارش نیست.

خردنامه رساله‏نویسی و حتی‏ تحقیقاتی که دانشجویان در طول‏ تحصیل ناچارند انجام دهند،از زوایای‏ مختلف قابل بررسی است.شما وضعیت‏ پایان نامه‏نویسی در رشته علوم قرآن و حدیث را چگونه ارزیابی می‏کنید؟

شاید داوری من کمی تلخ باشد، پایان‏نامه‏ها را به 3 گروه می‏توان تقسیم‏ کرد؛برخی هم مقبولند و هم مطلوب،برخی‏ مقبولند اما مطلوب نه و برخی نه مقبولند و نه مطلوب.متاسفانه آن بخش اول در سنجش با 2 بخش بعدی اندک است.تاکید می‏کنم که گاه رساله‏های بسیار خوب،با محتوایی غنی و نگاهی نو در میان رساله‏ها وجود دارد؛اما این‏گونه رساله‏ها اندک‏اند. شایسته است در این رشته با توجه به‏ جایگاه والایی که«ثقلین»دارد وضع بهتر از این باشد.البته آسمان تحقیق در تمام‏ رشته‏ها یک رنگ است و نباید پنداشت در رشته‏های دیگر پایان‏نامه‏های‏ دقیق‏تر و بسامان‏تری نوشته‏ می‏شود.اصلا تحقیقات در دوره‏ تحصیلات تکمیلی جدی گرفته‏ نمی‏شود؛گاه از طرف دانشجو، گاه از طرف استاد و گاه از هر دو طرف.کاستی و نارسایی در رساله‏ها 3 علت اساسی دارد؛ یک بخش آن،با کمال معذرت‏ به استادان محترم برمی‏گردد، یک بخش به خود دانشجو و یک بخش هم به ابزار پژوهش. بعضی اساتید نه حد پژوهش را دارند،نه روش‏شناسی پژوهش‏ را می‏شناسند و نه ارزیابی‏ نکته‏های کاستی و فزونی‏ پژوهش را می‏دانند.در نتیجه، حاصل نظارت چنین راهنمایانی، همان است که می‏بینیم.البته با این داوری نمی‏خواهم از شأن‏ استادان ارجمند و بزرگواری‏ که هم از مرتبت والای علمی برخوردارند و هم در جایگاه معلمی و استادی وارسته و دلسوزند بکاهم.این‏گونه استادان هم در این‏ رشته کم نیستند که من فروتنانه به آنها ارج‏ می‏گذارم کاستی دانشجو در قابلیت‏های‏ اوست که توانمندی لازم در مراجعه به‏ نصوص،نقادی و حلاجی آنها و توصیف‏شان‏ در قالب یک نوشته را ندارد و استاد هر کاری‏ هم بکند،به جایی نمی‏رسد و راهنمایی‏ها اگر هم درست و دقیق باشد،نتیجه‏ای ندارد. به کاستی‏های مربوط به کتابخانه ،منابع و ابزار پژوهشی هم پیش‏تر اشاره کردم.

خردنامه آیا امکان دارد این‏گونه‏ پایان‏نامه‏ها نمره قبولی نگیرند و اصولا شما به یاد دارید پایان‏نامه‏ای به‏طور کلی رد شده و دانشجو فرصت گذراندن‏ این رشته را نیافته باشد؟

نه.من چنین چیزی به یاد ندارم ولی‏ در مواردی دیده‏ام که رساله‏ای درجه‏ قبولی نگرفته و برای تکمیل و تصحیح به‏ تهیه‏کننده‏اش برگردانده شده است.

خردنامه تصور نمی‏کنید که نه‏ تنها در رشته علوم قرآنی،بلکه در سایر رشته‏ها هم در زمینه تحقیقات، پایان‏نامه‏ها،تدریس اساتید و جذب‏ آنها،جذب دانشجو و...دچار یک نوع‏ دورهستیم؛به این معنا که دانشجو از دوره تحصیل در دوره راهنمایی و دبیرستان،به دلیل شرایط اجتماعی‏ جامعه،آموزشی قوی نمی‏یابد و معلومات لازم را به دست نمی‏آورد و به یک نوع عوام‏زدگی دچار است، به خصوص در رشته علوم انسانی که‏ معمولا ضعیف‏ترین دانشجویان در آنجا شرکت می‏کنند و عموما هم پذیرفته‏ می‏شوند و بعد،برخی از آنها به مقام و مرتبه استادی هم می‏رسند و چون از استادان خود روش پژوهش و تحقیق‏ را نیاموخته‏اند،با کتاب‏های جدید آشنا نیستند و روحیه نقد،تحلیل،بررسی‏ و روبه‏رو شدن با اندیشه‏های جدید را ندارند؟محصولات بی‏مایه و گاه سطحی‏ همین دانشجویان و اساتید هم به شکل‏ مقاله و کتاب منتشر می‏شود و جامعه‏ پژوهشی ما را همین امور اغنا می‏کند.

من ضعف جریان پژوهش در کشورمان را قبول دارم،اما باید بعضی از زوایای دیدگاه شما را تصحیح کنم.خوشبختانه طی سال‏های‏ اخیر رویکرد به علوم انسانی قابل توجه بوده‏ و استعدادهایی واقعا عالی هم به این رشته راه‏ یافته‏اند.هم‏اکنون کم نیستند دانشجویانی که‏ از میانه راه مهندسی،پزشکی یا علوم محض، با استعداد بالا و انگیزه‏های قوی به رشته علوم‏ قرآنی و حدیث آمده‏اند.اما نظر اصلی شما را قبول دارم و تأیید می‏کنم که با کاستی‏هایی‏ در تحصیلات تکمیلی در مرحله فراگیری‏ و یا فرادهی مواجه هستیم،که یک علتش‏ ضعف جریان آموزش است که از دبیرستان‏ شروع می‏شود.یک نکته مهم را در اینجا باید خاطر نشان کنم؛به‏نظر من،اگر کسی در رشته‏ تاریخ اسلام یا تاریخ ایران مطالعات گسترده‏ای‏ داشته باشد،متخصص قابل اعتنایی به‏شمار می‏آید و در کار تحقیق گلیم خود را از آب‏ بیرون می‏کشد اما کسی که می‏خواهد در رشته‏ علوم قرآن و حدیث تدریس کند،باید علاوه‏بر اطلاعات قابل توجه در زمینه علوم قرآنی،یک‏ سلسله اطلاعات دیگری هم بداند؛یعنی باید حدیث،وقفه،کلام،اصول،سیره،رجال و مانند آنها را خوب بداند.برخی اساتید فعلی رشته‏ علوم قرآنی که از طریق آموزش‏های دانشگاهی‏ به مرحله استادی رسیده‏اند،معلومات‏شان در حد تحصیلات دانشگاهی است و وقتی دانشجو در مورد نسخ،فهم متن و...با سؤالی مواجه‏ می‏شود و آن را با استادش در میان می‏گذارد، استاد چون از دانش‏های مرتبط با موضوع‏ اطلاع ندارد،مشکل پیدا می‏کند.صرف‏نظر از آنچه عرض کردم و در آموزش مصداق دارد، در پژوهش هم،وضع به همین منوال است.

وقتی موضوعی به عنوان موضوع رساله انتخاب‏ می‏شود،استادی می‏تواند مشرف بر رساله باشد که بتواند منابع را ارزیابی و تحلیل کند و به‏ راهنمایی دانشجو بپردازد.مسئله دیگری که در غالب رشته‏ها وجود دارد،روز آمد نبودن عالمان‏ ما در مطالعه است.استادان،دانش‏هایشان به‏ روز نیست و ضرورت دارد آموزش و پروهش‏ به سمت‏وسویی حرکت کند که همه ملزومات‏ پژوهش بسامان،یعنی نیروی انسانی،ابزار پژوهش و فضای مناسب،به موقع و موضع‏ مطلوبی برسد،تا نتیجه‏اش هم تحقیق و پژوهش مطلوب باشد

گفت‏وگو:مرتضی کریمی‏نیا

\*«گلستان قرآن»،دوره سوم،شماره اول